

دنیای قشنگ نو

(هانتز بیکر^۱)

چکیده :

آلدوس هاکسلی نویسنده کتاب دنیای قشنگ نو، ضمن داستانی پیش بینی می کند که پیشرفت های علمی، انسان را به نقطه ای می رساند که حتی فرزندان خود را درون لوله های آزمایشگاه کشت کرده و می پروراند. در این مقاله نویسنده با الگو قرار دادن این داستان، پیش بینی هاکسلی را صادق قلمداد می کند و از بین رفتن بنیان های خانواده در غرب را به عنوان دلیل خود ارائه می دهد. از نظر نویسنده هرچند علم تعریفی برای شجاعت ندارد اما هنگامی که نتوانیم شجاعانه رفتار کنیم سرافکنده می شویم. ما شدیداً به دنبال عشق هستیم و تجربه آن را عزیزتر از طلا می دانیم. بنابراین، تجربه انسان بودن اشاره به حقیقتی دارد که ورای آن حقیقتی است که ما آنرا به طور علمی تصدیق می کنیم. اگر علم نمی تواند وجدان یا اکثر ارزش های اساسی گوناگونی را که ما زندگی و تصمیماتمان را بر اساس آنها ترتیب می دهیم توصیف کند، آنگاه باید راه های دیگری برای درک و فهم وجود داشته باشد.

زمانی که علم، مذهب را مغلوب می کند، شخصیتمان نیز از بین می رود.

پیش از دوران رقابت انتخاباتی میان بوش و کری در سال ۲۰۰۴ حزب دموکرات چندین استراتژی با مبنای کاملاً مذهبی را برای به دست آوردن قدرت آزمایش کرد. یکی از این استراتژی ها، اشاره کردن به انجمن بیوتکنولوژی رئیس جمهوری و فقدان جدیت بوش برای تحقیق در مورد سلول های بنیادی بود و همچنین این ادعا که نزاعی میان علم و ایدئولوژی ایجاد شده است. چرا که دموکراتها تلاش می کردند گهگاه مانع از ظهور علوم غیر ممکن شوند. رادیوی عمومی ملی - همچنین اکثریت روزنامه های بزرگ - زمان اندکی برای اطلاع رسانی در مورد جنگ صرف کردند، اما ثابت شده است که آنچه به واقع توجهات را جلب می کند موضوعات بزرگ تر و فشارآورتر در مورد جنگ عراق است.

ایده ای که ورای نبرد ادعایی میان دانش و ایدئولوژی - و یا اگر صادق باشیم نبرد میان دانش و مذهب - وجود دارد این است که اساساً باید موقعیت خاصی را به مردم رأی دهنده تحمیل کنیم. بر اساس نظر دمز واضح است که هیچ شخص «روشن فکری» باور ذهن گرایانه را به علم محض ترجیح نمی دهد؛ بنابراین ساده انگارانی که می خواهند با تکیه بر ارزش های مذهبی به تصمیم گیری این روشن فکران کمک کنند، به سرعت کنار گذاشته می شوند.

اما عملاً، برنده جنگ کذایی بین علم و مذهب به کلی معلوم نیست. حقیقت این است که ما واقعاً باید به مسائلی که در مورد علم، مذهب، ایدئولوژی و غیره به وجود می آید توجه کنیم، چرا که این مسائل توانایی برانداختن انسانیت ما را دارند. یافتن آنچه که می تواند به واسطه دستکاری جهان طبیعی انجام گیرد، علمی است، اما انجام عملی این کارها یک تصمیم بشری است که مبنای آن به روش علمی محدود نشده است. بنابراین، ما می یابیم

که می توانیم اتم ها را بشکافیم، سلول هایی از روی جنین ها به دست بیاوریم، تغییرات شیمیایی در مغز انسان ایجاد کنیم، یا به خاطر ایجاد اندام های خوش، اشیائی خارجی را زیر پوست بشر بکاریم، اما باید در مورد مسائل گوناگونی تصمیم گیری کنیم؛ موضوعاتی از قبیل محو کردن یک کلان شهر در انفجاری عظیم، کشتن یک انسان در مرحله مقدماتی بلوغ به خاطر دست یافتن به فردی بهتر و مسن تر، کنترل یک کودک از طریق شیمیایی به جای استفاده از روش فشار انضباطی. علم نمی تواند در مورد این گزینه ها انتخابی صورت دهد. بلکه اینها به روح انسان باز می گردد، و روح مشمول علم نمی شود و در ادراک مادیگرایانه محض، از جهان جایی ندارد.

فیلسوف فرنسیس اسکافر مجذوب آنهایی شده است که در عین حالی که ادعا می کنند زندگی و تصمیماتشان بر اساس مبانی کاملاً علمی است، خودشان را قادر به این گونه زندگی کردن نمی بینند. آنچه او دریافت، این بود که گرچه به صورت علمی بگوییم چیزی به عنوان عدالت وجود ندارد با این حال همه ما انتظار داریم که عادلانه با ما رفتار شود. هرچند علم تعریفی برای شجاعت ندارد اما هنگامی که نتوانیم شجاعانه رفتار کنیم سرافکنده می شویم. گرچه هیچ اثری از گواه کمبود عشق وجود ندارد، ولی ما شدیداً به دنبال عشق هستیم و تجربه آن را عزیزتر از طلا می دانیم. بنابراین، تجربه انسان بودن اشاره به حقیقتی دارد که ورای آن حقیقتی است که ما آن را به طور علمی تصدیق می کنیم. اگر علم نمی تواند وجدان یا اکثر ارزش های اساسی گوناگونی را که ما زندگی و تصمیماتمان را بر اساس آنها ترتیب می دهیم توصیف کند، آنگاه باید راه های دیگری برای درک و فهم وجود داشته باشد.

منتقدان فلسفه های علمی کاهش گرا گرچه اغلب در نبرد روابط عمومی شکست می خورند اما موقعیتی تقریباً شکست ناپذیر دارند که توسط کسانی که مدعی انکار این منتقدان هستند به خوبی بیان شده است. به عنوان مثال، فیلسوف نامدار جان دیویی به طور متقاعدکننده ای نشان داد که چگونه داروین گرایی جهان را بی هدف ساخت. با این حال خواننده با مطالعه چند صفحه درمی یابد که دیویی نیاز به یک «نظم عیناً صنعتی» را اظهار می دارد. به عبارت دیگر، باوجود پافشاری دیویی روی این موضوع که جهان بدون هدف پیش می رود، او نشان داده است که تمایلی به کنار گذاشتن مفهوم عدالت ندارد. اما عدالت در جهانی تصادفی و نامرتب چیست؟ چرا دیویی نمی تواند نتایج کامل موضع عقلانی اش را بپذیرد؟ پاسخ ساده است: حقیقتی که کاملاً علمی است با تجربه انسان بودن جور در نمی آید.

اما چه می شود اگر حيله و نیرنگ انسان بودن را کنار بگذاریم؟ چه می شود اگر چیزی دیگر شویم؟ شاید چیزی فرابشری؟ برای خیلی ها، این چنین حرکتی خواستار گامی به جلو و بیرون از افسونگری مذهب و احساس گرایی است. اما اگر فرابشریت آن طور که می گویند، نباشد چه؟ خوشبختانه برای ما، قبلاً دو نویسنده امکان چنین فرابشریتی در آینده را مورد بررسی قرار داده اند؛ یعنی آلدوس هاکسلی در کتاب دنیای قشنگ نو و جرج اورول در کتاب ۱۹۸۴.

احتمالاً کتاب اورول جلب توجه بیشتری کرد چون مفاد آن به واسطه کشورهای دیکتاتوری که در دوران جنگ سرد به بازی شطرنج برای جهان می پرداختند، تأیید شد و نیز به این خاطر که داده ای در دسترس برای ادعای

آن وجود داشت. آینده فرابشری او این رؤیا را می پروراند که بشریت به وسیله حکومت هایی که در حال استفاده از اجبار علمی هستند، از انسان بودن به مفهومی وحشیانه تنزل می کند. نتیجه آن می شود که انسان به جایی می رسد که می تواند مادر خود را انکار کند .

از سوی دیگر، هاکسلی، هیچ چارچوب زمانی رسانه ای ارائه نکرده است؛ شخصیت های او «در سال فورد ما» زندگی می کند. اگر این کتاب امروز نوشته شده بود، شاید نام بیل گیتس یا برخی دیگر از شرکت های تأثیر گذار غول پیکر برای همان منظور استفاده می شد، یعنی برای نشان دادن این مطلب که تکنولوژی جای خدا را گرفته است. در کتاب دنیای قشنگ نو، فرابشریت به وسیله افسردگی علمی فریبنده تری به ظهور رسیده است. زایش به طور کلی از رحم به آزمایشگاه منتقل شده است. ژنتیک، کارکرد و جایگاه اجتماعی را از پیش تعیین می کند. انبوه مردان و زنان شخصیت های دو بعدی محضی هستند که خودشان را به خاطر تاریخ رنج نمی دهند، مرکز توجهشان روی سرگرمی است و معتقدند که «گرفتن یک گرم بهتر از دادن یک مقدار بسیار زیاد است.» ضد افسردگی، کنترل مولید و مصرف گرایی مثلث کم مایه ای است که به روزهای این مردم شکل می دهند. آیا این مسئله به نظر شما آشنا نیست؟

در جهان [ساختگی] هاکسلی، علم، گوهر وجودی بشر را بی اثر کرده است، تا آنجایی که کسی هیچ گاه سؤالات بزرگ نپرسد و یا هیچ تجربه مهمی از زندگی نداشته باشد. دو شخصیت رمان او که رابطه شان را با هرآنچه که به طور قابل تشخیصی بشری است حفظ کرده بودند، یکی تبعید را برگزید و دیگری خود را به دار آویخت، و اینها مردمی واقعی هستند که از زندگی کردن در یک جهان متغیر عاجزند. کتاب هاکسلی به ما نشان می دهد که وقتی علم به شدت با ملاحظات دردناک روح آمیخته نیست، چه اتفاقی می تواند رخ دهد. آیا عشق بازی ما با تکنولوژی، ما را به این آینده می کشاند؟

توسعه عظیم در جراحی زیبایی نشانه دیگری از پیشگویی دلاورانه هاکسلی است. گرچه این موضوع دقیقاً در رمان بررسی نشده است، ولی اینکه مرد و زن همدیگر را به طور «پنوماتیکی» تحسین می کنند، جالب توجه است. کلمه پنوماتیک به معنای «پر از باد» است و به طور ضمنی بیان می دارد که اجزای بدن در حالت سالم و درست باید پر و ورم کرده باشند .

در جهان واقعی، انسانها برای زیبا ساختن خود و افزایش جذابیت جنسی شان به مصرف دارو و حتی عمل جراحی می پردازند. مهارت ما در علم، ما را قادر ساخته است که از تمرینات شخصیت ساز برای خوشایند ساختن پوست، فرار کنیم. در عوض، ما به دنبال بالا بردن سهم ظاهر، در زیبایی هایمان هستیم و وقتی می گوئیم زیبایی فقط ظاهری است اثبات می کنیم که واقعاً منظورمان این نیست .مسابقه ای که برای زیبایی و زیبا شدن و تغییر دادن نژاد [میان مردم] وجود دارد نشان دهنده کم مایگی و تزلزلی است که به واسطه قدرت علم، وسعت یافته تا آسان ترین راه را پیشنهاد کند. این راه آسان است اما لزوماً مفید نیست .نتیجه آن مطابقت و هم رنگی است، نه انطباقی پیرامون انواعی از ایدئال های قوی در مورد عشق و عدالت، بلکه انطباقی محض پیرامون یک قالب آناتومیک خاص، یا همان پنوماتیک .

واژه «متراکم شده»، مترادف کلمه پنوماتیک است. مردان و زنان «دنیای قشنگ نو» روابط جنسی اتفاقی دارند و

به فیلم هایی توجه می کنند که باعث تحریک همه حواس می شوند. ما پیش از این به خوبی به سوی انتهای مسیرگذار به فرابشریت قرار گرفته ایم. زمان ما، زمانی است که در آن بزرگترین بازیگران صنعت پورنوگرافی به اندازه هنرپیشه های مشروع تئاتر، پرده سینما و استادیو ضبط، مشهور هستند. باری سان نفلد، کارگردان مشهور فیلم «مردان در سیاهی» و چندین فیلم موفق دیگر، یادآور انجام کاری درخشان در یک فیلم پورنو است. این فرایند او را به صورت بی حس جنسی درآورد. ممکن است تصور شود که این مسئله به این دلیل رخ داده است که سان نفلد هنوز انسان است، و به رابطه جنسی به عنوان ابزاری نفع طلبانه در خط تولید کارخانه و [ایجاد] هیجان گسترده ای می نگرد که از احساس های او و همان ساختاری که برای رابطه جنسی مناسب می داند، فهمیده می شود. با توجه به مقبولیت رو به رشد هرزه نگاری در جذابیت های عمومی از قبیل تلویزیون، رادیو، و رسانه های چاپی، تصور می شود که روح های احساساتی همچون سان نفلد، در مقابل هشدارهای ذهنی و قلبی شان مبنی بر اینکه یک تخلف رخ داده است، مصون خواهند شد. سرانجام، ما مانند ساکنان جهان هاکسلی تنها به سرگرمی و تفریح توجه داریم، متراکم شده و پنوماتیک خواهیم بود و برای از بین بردن آثار افسردگی درون گرایی قرص مصرف می کنیم .

همان طور که رابطه جنسی از زناي توسعه یافته به «تبرئه» احمقانه تغییر یافته است، تولید مثل و خانواده نیز در آینده فرابشری وضعیت وخیم تری خواهد داشت. آنهایی که «درسال فورد ما» زندگی می کنند، در سایه پرداختن به «تعالیم مالتوسی» (جلوگیری از آبستنی) یا در مواردی که موفق به پیشگیری از آبستنی نمی شوند به واسطه سقط جنین، فرزند ندارند. همه بچه ها در آزمایشگاه ها رشد می کنند. بچه ها پدر و مادر ندارند. بنابراین هیچ کس پدر یا مادر نیست و نتیجه آن یک دوران نوجوانی بی پایان خواهد بود .

اکنون نیز ما در حال پرداختن به مسیرمان به سوی اهداف ناخوشایند فرابشریت هستیم. قرص کنترل موالید، [یک نوع] «تعالیم مالتوسی» متعلق به ماست، و به همان اندازه که با اشتیاق مورد قبول بوده و به کار می رود، منجر به قطع پیوند میان عمل زناشویی، ازدواج و تولید مثل شده است. ما علی رغم این امر مسلم که بر اساس قانون، سقط جنین باید یک اقدام اورژانسی باشد که به ندرت به کار برود، به طور افراطی سقط جنین می کنیم. ما کودکی را که در شکم داریم مورد آزمایش قرار می دهیم که معیوب نباشد و اغلب آن بچه هایی را که استانداردهای کیفی را دارا نیستند یا جنسیت مورد نظر ما را ندارند، سقط می کنیم .

هزاران سال از تاریخ بشری صرف شد تا آن چیزی حاصل شود که از آن به عنوان موقعیت بسیار متمدن مردانی یاد می شود که خود را در یک موقعیت حفاظت شده خانوادگی به زنان، متعهد می دانند. این ترتیب، موجب رابطه جنسی میان شریک ها (پارتنرها) و پایداری و حفاظت برای زنان (خصوصاً در دوران بارداری (و کودکان شد. همچنین تضمین نمود که کودکان از راهنمایی های دو انسانی بهره مند شوند که برای رفاه خود به طور کامل سرمایه گذاری کرده اند و همچنین منظرهایی از هر دو جنس مرد و زن در اختیار کودکان باشد. برای اینکه با واقعیت بزرگ خانه های در هم شکسته و خانه هایی که پدر یا مادر در آنها نیست، مواجهه شود، خانواده هسته ای در حال خارج شدن از توجه عمومی است. حتی در خانواده های کامل، خیلی اوقات هر دو والدین کار می کنند. هر روز که می گذرد تقاضا برای طرح های حمایتی دولتی دوران مهد کودک، پیش دبستانی و پس از

دبستان، هم در تعداد و هم در میزان حمایت، افزایش می یابد. نتیجه این است که کودکان سال های بیشتر و در ساعات بیشتری از دوران کودکی شان تحت نظارت سازمانی هستند. کودکان دنیای هاکسلی، همگی کودکان دولت هستند. اکنون این سرنوشت برای کودکان ما آغاز شده است .

تهدید آینده فرابشری عین حقیقت است. اگر ما این دعوت همیشگی را بپذیریم که در امور اخلاقی و روحانی غیر قابل اندازه گیری خود به خاطر مسائلی که علمی و قابل اندازه گیری هستند، معامله کنیم، آنگاه یک فرابشریت شدیداً مبتذل در انتظار ما خواهد بود آیا این آینده ای تابناک خواهد بود؟ اگر کتاب هاکسلی نشانه ای برای این امر است، زمانی که به این لحظه وحشتناک در تاریخ برسیم، ممکن است به اندازه ای در این راه بی حس و متلاشی شده باشیم که حفاظت از ما ممکن نباشد .

[Hunter Baker ۱.، محقق و نویسنده کتاب «پایان سکولاریسم.»»](#)